سلام کودکانه

نیروهای کمکی

دیشب مهمان داشتیم. من و داداش پویا پیش مامان رفتیم و گفتیم: «نگران نباشین، نیروهای کمکی رسیدن» مامان لبخند زد و گفت: «تکالیفتون چی میشه؟» گفتیم: «همه رو انجام دادیم. به جای بازی کردن و تلویزیون دیدن کمک شما می‌کنیم که کاراتون زودتر تموم بشه» بعد هر سه تایی با هم مشغول انجام کارها شدیم. کارهای مامان خیلی زود تمام شد. مامان از ما تشکر کرد و گفت: «چه قدر خوبه که وقتی کارات زیاده، نیروهای کمکی داشته باشی» سه تایی با هم خندیدیم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و ...
۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
۲۰۰۰۹۹۹

دنیای حشرات

حشره دوست داشتنی

من یک حشره دوست داشتنی و خال‌خالی هستم. بیشتر آدم‌ها مرا به خاطر زیبایی ظاهرم دوست دارند. من همه چیز خوارم؛ یعنی هم گیاه و هم گوشت می‌خورم. گاهی حشرات گیاه‌خوار مثل شته‌ها (که به گیاهان صدمه می‌زنند) را می‌خورم. این کار من کمک به کشاورزان است، چرا که باعث می‌شود شته‌ها نتوانند به محصولات آن‌ها آسیب بزنند. البته همه دوستان من حشره نمی‌خورند. بعضی از آن‌ها فقط گیاه‌خوار هستند.

بدن من دایره ای شکل هست و پاهای کوتاهی دارم. رنگ من معمولا قرمز، زرد یا نارنجی است اما خال‌های بدنم، پاها و شاخک‌هایم سیاه هستند. من می‌توانم مایعی زردرنگ، بدمزه و بدبو ترشح کنم تا به حیواناتی که می‌خواهند مرا شکار کنند، بگویم که «بدمزه هستم». گاهی که می‌ترسم هم خودم را به مردن می زنم و مایع بدبو و بدمزه ای را برای محافظت از خودم ترشح می‌کنم. من می‌توانم پرواز کنم و برای این کار، بال‌هایم را با سرعت زیاد (تا ۸۵ بار در یک ثانیه!) حرکت می‌دهم. من یک کفشدوزک هستم.

مرجان ساعدی

تصویر سازی ها: سعید مرادی

شعر

سایه بازی

با دست‌های کوچیکم
شکل‌های نو می سازم
رو دیوار اتاقم
سایه شونو میندازم

قورباغه و کبوتر
خرگوش و موش و میمون
چه کیفی داره بازی
با سایه دست‌هامون

شاعر: محبوبه صمصام شریعت

فرفره
صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله ها
روزهای زوج
«زندگی سلام»

شهرقصه

گنج کلاغ کوچولو

کلاغ کوچولو تازه پرواز کردن را یاد گرفته بود. داشت پرواز می کرد که چشمش به یک دانه افتاد.

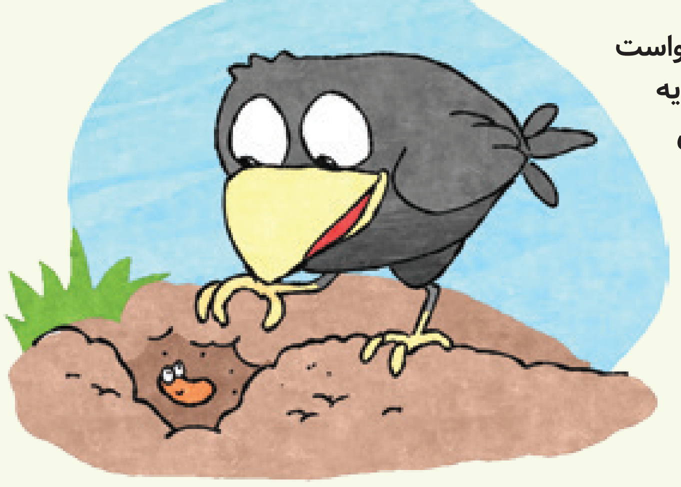

① کلاغ کوچولو کنار دانه نشست. می‌خواست آن را بخورد. دانه گفت: «منو نخور. اگه منو یه جای خیلی خوب زیر خاک قایم کنی، وقتی بزرگ بشی یه گنج داری» کلاغ با خودش فکر کرد «من که با دانه به این کوچکی سیر نمی‌شوم» یک جای خیلی خوب و سرسبز پیدا کرد و دانه را آن‌جا، زیر خاک پنهان کرد.

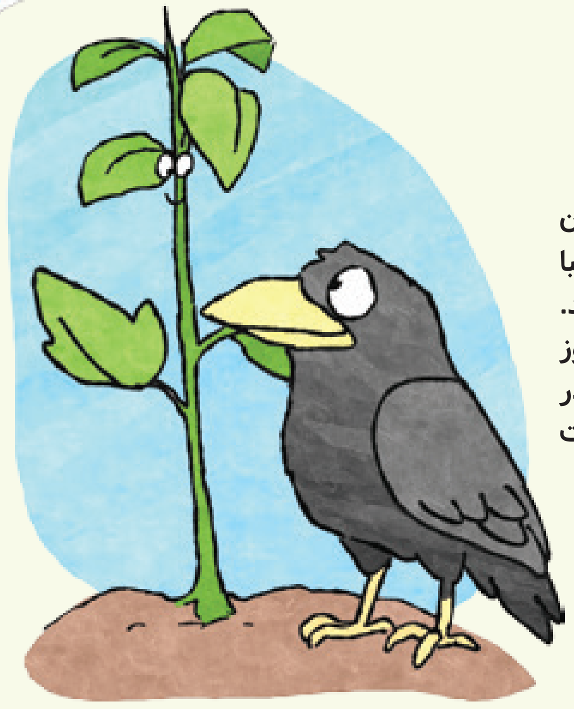

② کلاغ همیشه به دانه‌اش سر می‌زد. همان طور که دانه کم کم تبدیل به یک درخت زیبا می‌شد، کلاغ کوچولو هم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. کلاغ و درخت با هم دوست شده بودند و هر روز با هم حرف می‌زدند. کلاغ ماجراهایی را که در طول روز برایش اتفاق افتاده بود برای درخت جوان تعریف می‌کرد.

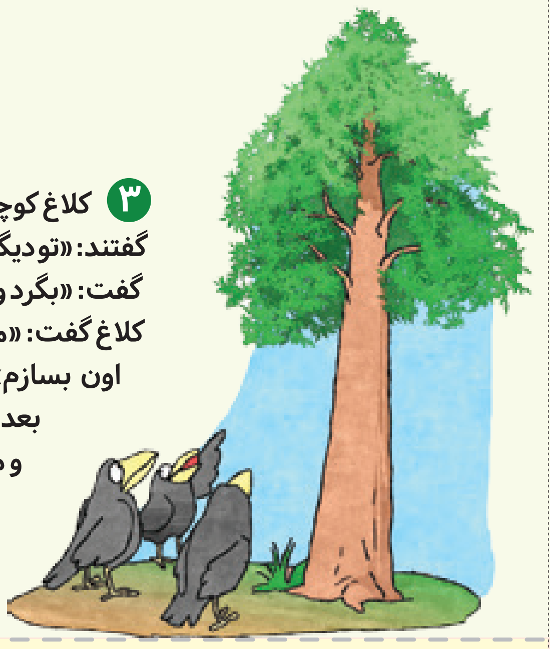

③ کلاغ کوچولو حالا دیگر بزرگ شده بود. مادر و پدر کلاغ به او گفتند: «تو دیگه بزرگ شدی و باید یه خونه داشته باشی». مادرش گفت: «برگرد و یه درخت خوب پیدا کن و لانه‌ات رو روش بساز». کلاغ گفت: «من یه درخت قشنگ دارم که میخام لونه‌ام رو روی اون بسازم».
بعد پدر و مادرش را برد و درخت را نشان‌شان داد. پدر و مادر کلاغ گفتند: «چه درخت سرسبزی! چه جای قشنگی».

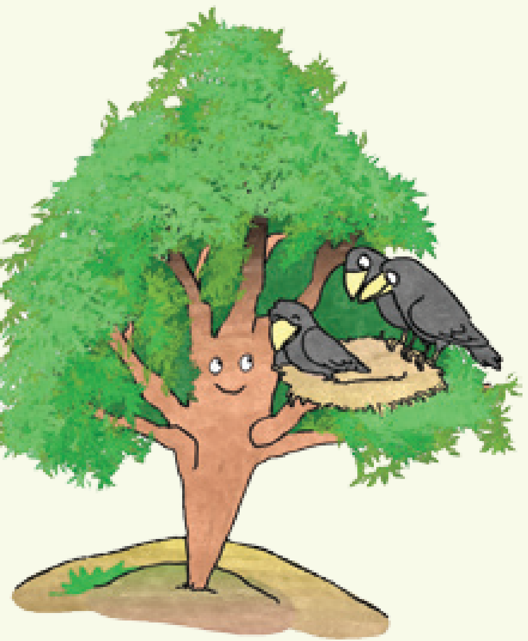

④ کلاغ ماجرا را برای درخت تعریف کرد. درخت گفت: «چقدر خوب. این طوری بیشتر همدیگه رو می‌بینیم.» کلاغ لانه‌اش را روی درخت ساخت. کلاغ هر روز روی درخت می‌نشست و با او صحبت می‌کرد. درخت از این‌که یک دوست خوب داشت خیلی خوشحال بود، کلاغ هم همین‌طور.
راستی بچه‌ها شما فکر می‌کنید گنجی که اول داستان دانه به کلاغ کوچولو گفته بود، چه بود؟

نویسنده: عفت زینلی

هنرمند کوچولو

کارت هدیه

روز تولد مریم نزدیک بود. او می‌خواست برای دوستانش کارت دعوت درست کند. کمی فکر کرد و دست به کار شد.

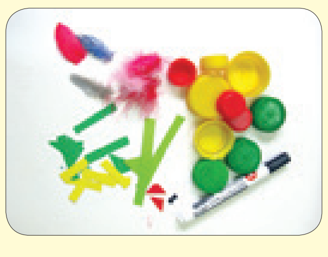

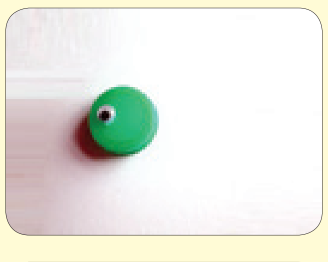

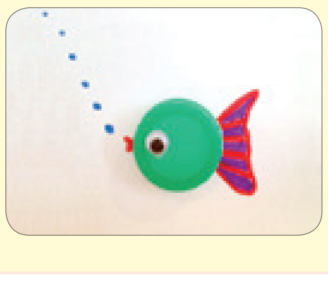

چی لازم داریم؟

درهای رنگی، مقوا، چسب، ماژیک و چشم آماده

چطوری درست کنیم؟

مقوایی به اندازه کارت ببرید. وسط کارت، در را بچسبانید. چشم را روی در چسبانده و برایش دهان و دم بکشید. با این روش می‌توانید کارت‌های مختلفی درست کنید.

طاهره عرفانی

شما فرستادید

بهترین مادر

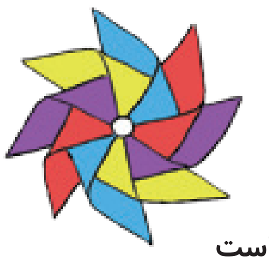

مادر من هست، بهترین مادر
بعد از خداوند او بهترین است
برای من او محبوب‌ترین است
عزیزترین کس روی زمین است

شعر ارسالی از دوست خوب «فرفره»
فاطمه مزینانی ۹ ساله

تقدیم به
مادرعزیزم؛
کسی که همه چیز را
به من آموخت

سرگرمی و رنگ آمیزی

بگرد و پیدا کن

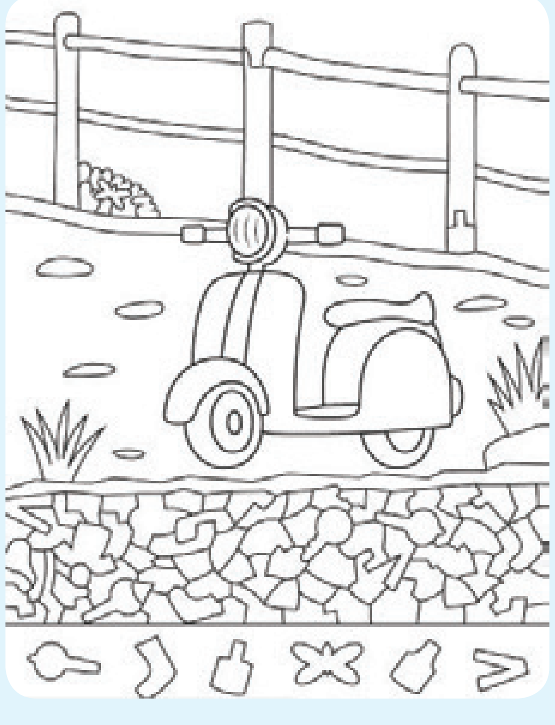دوستان گلم شکل‌های خواسته شده را در تصویر پیدا و بعد رنگ‌آمیزی کنید.